



یک مصاحبه

شاید برای اکثر همکاران، مخصوصا همکاران جدیدتر این سوال پیش آمده باشد که ایده تاسیس شرکت ناموران توسط چه کسی مطرح و چگونه پایه گذاری شد. در این شماره از آقای مهندس محمود حکمتی موسس شرکت ناموران خواهش کردم تا برای انجام مصاحبه وقتشان را در اختیار ما قرار دهند و سعی کردیم تا از این فرصت نهایت استفاده را کرده و فضای آن روزها را برایتان مجسم کنیم. ضمن تشکر مجدد از ایشان بابت زمانی که بابت این مصاحبه در اختیار ما گذاشتند لازم می دانم از حضور خانم مهندس طاهباز طی انجام این مصاحبه، همکاری خانم سیداحمدیان در برگردان مطالب و مشارکت سرکار خانم تونیان بابت تهیه عکس های قدیمی تشکر ویژه داشته باشم.

س : آقای مهندس حکمتی اگر موافقید از معرفی بیشتر خودتان شروع کنیم.



ج : متولد ۲۹ بهمن ۱۳۱۷ هستم. در مشهد متولد شدم ولی از ۵ سالگی به بعد اول یکسال تبریز و بعد تهران بودم. خانواده ای که در آن رشد کردم جمعاً ۶ نفر بودیم، در آن زمان تعداد فرزندان خانواده ها بیشتر از الان بود مثلاً فرزندان خود من الان ۳ نفر هستند. دو پسر و یک دختر و هر سه فرزندم در حومه سانفرانسیسکو هستند و خوشبختانه نزدیک به همدیگر زندگی می کنند که در یک مملکت خارجی خیلی مهم است. هر سه ازدواج کرده اند و تحصیلات دانشگاهی دارند و کار میکنند و ۲ نوه کوچک نیز دارم.

س : دوران تحصیلتان چگونه گذشت ؟

ج : تحصیل یکسال اول را در تبریز گذراندم . برایم خیلی جالب بود چون اون دوران (دموکرات های آذربایجان) حتماً برای نسل جوان یک موضوع ناشناخته است ، آنجا را در اشغال داشتند و دست نشاندگی شوروی بودند و ادعای استقلال کرده بودند. خاطره ای که از آن زمانها دارم ، یک روز پیشه وری قرار بود مدرسه را بازدید کند .قبل از اینکه بیایند مسئولین مدرسه تمرین میدادند که بچه ها چکار کنند .قرار بود وقتی می آیند به بچه ها برپا دهند و بعد به ترکی می گفتیم "ترکی زبان مادری ماست" ، سر کلاس که بودیم من ساکت ایستاده بودم و نمیگفتم. معلم ازم پرسید "چرا نمیگی؟" گفتم : "مادرم اهل تهران است". (۶ سالم بود). یکسال بیشتر تبریز نماندیم برگشتیم تهران تحصیلاتم در تهران بود و در دبیرستان رهنما.

س : لطفاً اگر امکان دارد از دوران تحصیلات تکمیلی و دانشگاهی هم برایمان بگویید.

ج : آن موقع میگفتند که هر کس می خواد پیشرفت کنه باید یا دکتر بشه یا مهندس من هم در کنکور دانشکده پزشکی تهران و دانشکده شیمی شرکت کردم و در هر دو قبول شدم .سال اول دانشکده پزشکی بودم که شرکت نفت میخواست یک عده ای را برای تحصیل در رشته حسابداری بفرستد انگلستان. آن موقع این یک فرصت طلایی بود انگار که بخواهند یک نفر را بفرستند بهشت. در آن زمان شرکت نفت یک وجه دیگری در ایران داشت و خیلی خوب بود اگر میتونستی در شرکت نفت استخدام شی و این بود که خانواده ام من را ترغیب کردند که پزشکی را ول کنم و به انگلیس بروم. یکسال طول کشید تا به انگلیس برویم البته وقت مون در این یک سال تلف نشد چون در دانشکده شیمی خودمان برای ما دوره گذاشتند همچنین و صبح ها میرفتیم شورای فرهنگی بریتانیا کلاس زبان انگلیسی داشتیم ۳ ساعت در روز و وقتی رفتیم انگلیس صحبت کردن برایمان آسان بود. در این یکسال مسئولین وقت شرکت نفت نظرشان عوض شد و گفتند به اندازه کافی حسابدار داریم و یک رشته دیگر انتخاب کنید من هم گفتم پتروشیمی میخوام بخوانم که گفتند نمیشود چون در آن زمان علم ناشناخته ای بود خلاصه مهندسی راه و ساختمان را انتخاب کردم تحصیلاتم را که در دانشگاه لندن در رشته مهندسی راه و ساختمان بود ادامه دادم. حدود سال ۱۹۵۸ میلادی بود در دانشگاه لندن راه و ساختمان خواندم در ایران مقامات شرکت نفت میگفتند هدف از فرستادن دانشجویها به انگلستان این است که بتوانید جای متخصصین خارجی را در صنعت نفت بگیرید چون همه کارها دست خارجی ها بود. در زمان تحصیل در لندن، دانشگاه برنامه ای داشت که در هر سه ماه تابستان باید در همان رشته درسی کار میکردی بعد از تمام شدن تحصیلاتم ۳ تابستان در رشته خودم در شرکت های بزرگ در زمینه نقشه برداری کار کرده بودم.

س : پس از پایان تحصیلات دانشگاهی چه اهدافی داشتید و چه کارهایی می کردید؟

ج : در اواخر دوران تحصیل یک روز در دانشگاه غذا میخوردم و با خودم فکر کردم از خودم پرسیدم که "تو مدرکت هم که گرفتی ولی هنوز نمیدانی یک مهندس دقیقا چیکار میکنه و این هدف که بری ایران و جای مهندس خارجی را بگیری شدنی نیست باید تجربه داشته باشی". لازم است که بگویم در انگلیس شخص فارغ التحصیل را موقعی به عنوان مهندس حرفه ای میشناسند که پس از گرفتن مدرک تحصیلی حداقل ۴ سال کار کرده باشد و یک سالش حداقل در دفتر مهندسی و طراحی بوده باشد و یک سال هم در کارگاه و بقیه اش را هم هر جا که بود ولی تحت نظر یک عضو انستیتوی مهندسی همان رشته باشد و حتما یک پروژه برای خودت تعریف کنی و ارائه کنی و یک مصاحبه سه ساعته هم دارد. برگشتم ایران و رفتم شرکت نفت این حرف ها رو به آنها نیز گفتم و درخواست کردم که به خرج خودم انگلیس میمانم و تجربه کسب میکنم تا برگشتم بتوانم مفید باشم.

س : آیا آنها موافقت کردند؟

ج: بله

س : پس لطفا کمی از دستاوردهایی که ماندن در لندن برایتان داشت و همچنین فعالیت هایتان پس از بازگشت مجدد به ایران بگویید.



ج : حدود ۵ سال در لندن بودم و کار میکردم و عضویت انستیتوی مهندسين راه و ساختمان انگليس را كسب كردم حدود سال ۱۹۶۸ كه برگشتم ايران. در شركت نفت حدود ۶ ماه طول كشيد تا براي من كار مشخص كنند البته حقوق من را ميدادند بعد يك كار اختصاص دادند در اداره امور پيمان ها ، بخش مهندسي شركت ملي نفت ايران. ديدم اين كاري كه به من دادند هيچ تناسبی با تجربه كاري من كه در انگليس كسب كرده بودم ندارد من آنجا ۲ سال اخر كارم، مهندس ارشد ساختمانی يك ساختمان ۳۶ طبقه شده بودم. در اينجا هم در شركت نفت ميديدم كه هم دوره های تحصيلم در انگليس بعضی اوقات در اتاق هايشان مشغول روزنامه خواندن هستند و خیلی فعاليتی كه مرتبط با زحماتی كه در دوران

تحصيل كشيده و تجربيات خوبي كه كسب كرده بودند انجام نميدهند. خلاصه يك روز در روزنامه يك آگهی ديدم كه شركت **BECHTEL CORPORATION** برای تيم مديريت ساختمانی برای ساخت هتل لاله كنونی كه يك ساختمان بتن آرمه ۱۴ طبقه بود يك مهندس ساختمان می خواهد. استعفا دادم و رفتم آنجا البته مديران شركت نفت چند بار مرا خواستند كه منصرف شوم و از اين جور حرفها، ولی من تصميم رو گرفته بودم البته تمام مخارج ۵ سال های تحصيلم را كه پرداخت كرده بودند را به صورت تدريجي و اقساط پس دادم. حدود يك الي دو سال مهندس اين ساختمان بودم. پس از آن يك سال و نيم مدير پروژه يك پروژه راهسازي به طول ۱۰۸ كيلومتر بودم در جاده عقدا - اردكان شدم آنجا هم يك تيم انگليسي بود و پيمانكار هم نياز به يك مهندس ساختمان داشت كه بتواند انگليسي صحبت كند.

س : ورودتان به شركت BCI چگونه بود؟

ج : پس از همين دوران فرصتی پيش آمد كه وارد شركت **Butler Calvern Iran** كه پدربزرگ ناموران است شدم. سال ۱۹۷۴ بود و آن زمان فقط ۳ نفر مهندس آمريكايی داشتند كه مامور شده بودند كه در شركت ملي نفت كار كنند و اين يعنی بعد از اين همه سال در آنجا آنقدر تبحر نبود و هنوز شركت نفت وابسته به خارجي ها بود . خلاصه من به عنوان مدير عامل وارد شركت **BCI** شركت شدم و شروع كرديم به كار گرفتن و نيرو گرفتن و جلو رفتن.

س : اولين پروژه ای كه گرفته بوديد چه بود و با چه شرايطی انجام شد ؟

ج : اولين پروژه ای كه داشتيم پروژه خط لوله دوم نفت خام اهواز- ری بود به نام (**ARSCOP**) اوایل كار بود و چند تا كارمند ایرانی هم گرفته بوديم و آن پروژه همزمان هم در شركت اصلی در آمريكا و هم در دفتر ايران كه ما بوديم در حال طراحی بود. می ديدم كه اينجا کسی به زمان اهميت نميدهد بچه ها را جمع كردم و گفتم كه دوست دارم به زمانی كه می گوييم كار را تحويل می دهيم تعهد داشته باشيم و حتما می خواهيم سر زمان مقرر كار را انجام دهيم. و شوخی هم نداريم. ما قول داده بوديم اين پروژه را ۱۵

ژانویه تحویل دهیم و واقعا هم سر زمان تمام شد و نقشه ها و مدارک را همان روز رفتیم و گذاشتیم روی میز رئیس خط لوله شرکت نفت و آنها اصلا انتظار همچین چیزی را نداشتند ، من خودم بعدا متوجه شدم بچه ها و خدایبامرز آقای وارتان آندون که مدیر بخش نقشه کشی ما بود ترتیبی داده بودند که خودشان شب ها شرکت میماندند و لحاف تشک هم آورده بودند که کار را حتما سر وقت انجام دهند و من واقعا این رو نمدانستم. این برای ما یک سابقه خوبی درست کرد . آن زمان ها هم بحث مبارزه با فساد بود و مثل الان



هر ۶-۷ سال مد میشد و تصادفا یک یا دو سال قبل چند تا پروژه بزرگ رشوه داده بودند و برای اولین بار باید امضا میدادی که برای گرفتن این قرارداد به کسی رشوه نداده ای.

س : پس لطفا اگر امکان دارد اشاره ای هم به پروژه سرخس نکا و اهمیت آن داشته باشید

ج : حدود سال ۱۹۷۵ پروژه گاز سرخس نکا را گرفتیم که یک پروژه خیلی بزرگ بود و در آن موقع بالغ بر ۸۰۰ میلیون دلار برآورد شده بود که رقم خیلی زیادی بود. کارفرما هم دنبال شرکتی بود که به قول آمریکایی ها "تو گنجه اش اسکلت نداشته باشد" یعنی در کارش صداقت داشته باشد . خوشبختانه ما

هم مورد تایید بودیم و یک تیم یک دست درست کرده بودیم و سابقه بدی هم که نداشتیم و به واسطه پروژه قبلی که موفق بودیم توانستیم این پروژه را بگیریم. این پروژه باعث احیای شرکت شد و رشد آن شد حتی دلیل حضور همه شما که آنان اینجا نشسته اید چون واقعا در زمان خودش پروژه عظیمی بود که همه چیز هم داشت. حدود ۸۰۰ کیلومتر خط لوله ۳۰ اینچ و ۳۶ اینچ که لوله های بزرگی بود.

س: آیا این پروژه هم همزمان در آمریکا و در ایران طراحی می کردید ؟



SARAKHS - NEKA
800 KM, 30"/36" DIA GAS TRANSMISSION
PIPELINE

ج: بله این هم همینطور. یک **Gas Refinery** داشت که حدود ۳۰۰ میلیون دلار در آن زمان برآورد شده بود و پنج **Compressor Stations** داشت و خلاصه درمانگاه و ساختمان های اداری و بخش های دیگر. البته **Compressor Station** ها بعد از انقلاب تمام شد چون در اوایل پروژه نیازی به آنها نبود چون اولویت پروژه گاز رسانی به نیروگاه بزرگ نکا بود و زمانی به این **Compressor Stations** نیاز بود که می خواستید شهرهای سر راه هم تامین گاز کنید و این اولویت اول کار نبود. ما مشغول کار

بودیم که انقلاب شد و هنوز پروژه راه اندازی نشده بود خوب ما هم حدود چهل الی پنجاه متخصص خارجی داشتیم. حدود یک سال از انقلاب گذشته بود و من دو نگرانی خیلی بزرگ داشتم که اولی این بود که این بیچاره ها رو از بیابان های ایران جمع و جور کنم و به کشورشان برگردانم و دیگری این بود که بچه های خود BCI چه بلایی سرشان می یاد. اغلب آنها جوان بودند و ناراحت بودم و می خواستم کاری کنم که در آن شرایط خاص اینها شغل و کارشان را از دست ندهند و علاوه بر آن یک امنیت شغلی هم داشته باشند.

س : چند نفر در آن زمان در BCI مشغول بودند و چه تصمیمی گرفتید؟

ج : حدود ۸۰ نفر بودند. همه را جمع کردم و گفتم که "بچه ها همتون میدونید که من هیچوقت آدم سیاسی نبودم ولی هر مملکتی با هر خط مشی سیاسی نیاز به وجود زیرساخت هایی نظیر بنادر ، راه ها و پروژه های عمرانی و غیره نیاز داره، من به شخصه حاضرم بمانم و با همین شرایط کار کنم ، شما ها چه نظری دارید؟"



س : این را خطاب به چه کسانی گفتید؟

ج : یادم می آید به آقایان مهندسین عطار، اردشیریان ، شاهکار و چند نفر دیگر. آنها هم گفتند که ما هم می مانیم . همانطور که قبلا هم گفتم در آن یک

سال بعد از انقلاب دو نگرانی داشتم که باید رفع می کردم که اولی خارج کردن متخصصان خارجی از ایران و بعدی اینکه این شرکت دوام داشته باشد. من در آن موقع هم مدیرعامل BCI بودم و هم مسئول پروژه سرخس نکا و آقایان عطار و اردشیریان و شاهکار در طول پنج سال پروژه به تیم ما ملحق شده بودند. به هر حال خوشحالم که بچه ها قبول کردند و با مشقات زیادی که بعد از انقلاب کشیدیم و البته بچه ها بیشتر زحمت کشیدند چون من در مقطعی رفتم و نتیجه این است که شرکت حفظ شد و اکنون هم که می بینید تا کنون موفق بوده و به اینجا رسیده است.

بنابراین بهترین خاطره ام همان پروژه سرخس - نکا بود و حضوری که شخصا در آن پروژه داشتم. خیلی علاقه داشتم به مسیریابی خط لوله که با هلیکوپتر میرفتیم و مسیر را انتخاب می کردیم .

س : آقای مهندس در آن دوران آیا پروژه سرخس نکا به شکل امروزی EPC بود و یا به نوع دیگری مدیریت و اجرا میشد؟

ج : نه به شکل EPC امروزی نبود . کل طراحی با ما بود ولی خرید با خود شرکت نفت بود مدیریت نصب و اجرا هم برعهده ما بود. پیمانکاران در دو سه بخش اصلی مشغول بودند. خط لوله با شرکت فرانسوی ENTREPOSE بود و پالایشگاه گاز خانگیران با SAIPEM ایتالیایی بود. البته ما در کل پروژه نظارت هم می کردیم و همه کارها زیر نظر ما بود.

س : در مقطع زمانی انقلاب چه اتفاقی برای پروژه افتاد و چه حجمی از کار باقی مانده بود؟



ج : تا قبل از انقلاب که هیچ بخشی از آن راه اندازی نشده بود ولی خط لوله تقریباً تمام شده بود و پالایشگاه خانگیران هم تقریباً تمام شده بود و اگر انقلاب نشده بود فکر کنم خط لوله تمام میشد البته به غیر از Compressor Station که قبلاً گفتم در اولویت آن زمان نبود.

س : آیا نگران این نبودید که در آن شرایط با توجه به اینکه کار به مراحل پایانی رسیده بود برای مرحله تحویل پروژه شرکت BCI به مشکل برخورد کند ؟

ج : البته که من نگران اتمام پروژه نبودم چون بچه ها به من قول داده بودند که بمانند و کار را تمام کنند و من هم به توانمندی آنها اعتقاد داشتم و هم به قول آنها مطمئن بودم و آنها ماندند و خوشبختانه کار را به خوبی تمام کردند.

س : آیا کار با نام BCI به اتمام رسید؟

ج : نه در اوایل انقلاب بود که اسم آمریکایی شرکت به خاطر مسایل سیاسی حاکم بر کشور مثل یک باری بر دوش شرکت شده بود و این شد که ترجیح دادیم اسم شرکت را عوض کنیم. من در ایران نبودم ولی با بچه ها مشورت کردیم و قرار شد که اسم شرکت را ناموران بگذاریم. من در اوت ۱۹۸۰ بود که از ایران رفتم ولی از دور با آنها در ارتباط بودم یادم می آید که آقایان مهندسین عطار، اردشیریان، رسولی و شاهکار بودند که پیگیر این کارها بودند و پس از انجام کارهای اداری و تغییر نام شرکت هیئت مدیره جدید با نام ناموران را تشکیل دادند و کار ادامه پیدا کرد و من هم از راه دور دستی بر آتش داشتم. البته آقای مهندس رسولی از اول در BCI نبودند و وقتی که من می خواستم بروم از ایشان خواستم که تشریف بیارند. آن موقع که من رفتم اسم شرکت هنوز BCI بود و حدود یک سال بعد اسم آن ناموران شد.

س : آیا در خاطر دارید شرکت های دیگری هم مثل BCI بوده باشند که در آن زمان با مشکلات اینچنینی برخورد کرده باشند و آیا از سرنوشت آنها خبر دارید؟

ج : شبیه BCI شرکت های خصوصی دیگری هم بودند که همه از بین رفتند. شرکت های خصوصی مثل Crest و Delta از بین رفتند البته برخی از شرکت های نیمه دولتی مثل ایریتک ماندند. هیچ شرکت ایرانی مستقلی در آن دوران نبود چون دانش فنی کار را نداشتند. همانطور هم که گفتم ما هم متخصصین خارجی فراوانی داشتیم که اغلب در کارگاه ها مشغول به کار بودند. یادم می آید در مقطعی مدیر پروژه یک امریکایی بود و آقای مهندس اردشیریان دستیار مدیر پروژه بودند. در واقع داشتم سعی می کردم با انجام این گونه پروژه ها بچه های ایرانی شرکت که قابلیت بیشتری داشتند بتوانند در کنار کار کردن با متخصصین خارجی ، ضمن کسب تجربه در طی پروژه ، در آینده نیز بتوانند این دانش فنی را به کل مجموعه شرکت انتقال بدهند. برای مثال آقای مهندس اردشیریان را فرستادم آمریکا در دفتر مهندسی Butler Associates که شریک امریکایی ما بود و یک سال در کنار آنها کار کرد و وقتی برگشت به عنوان دستیار مدیر پروژه سرخس - نکا انتخاب شد.

س : آقای مهندس از چه طریقی این افراد را جذب شرکت کرده بودید؟

ج : استخدام بیشتر این عزیزان از طریق دوستان مشترک کاری بود و یا شناختی که از قبل داشتم البته از خودشان که پرسید بهتر به شما می گویند . مثلا آقای مهندس رسولی را از دوران دبستان با هم دوست بودیم و همانطور که قبلا گفتم موقعی که می خواستم از ایران بروم از ایشان خواهش کردم که بیایند و همه هم با آغوش باز از ایشان استقبال کردند.

س : چه زمانی مجددا به کشور بازگشتید؟

ج : در یک دوره ای و در اوایل، بازگشتم به ایران به صورت مقطعی بود و سر میزدم و برمینگشتم مثلا یک



پروژه بود در مالزی میخواستیم پروژه خط لوله بگیریم که من و آقای مهندس عطار یک هفته رفتیم به مالزی. ولی زمانی که فرزندانم در آمریکا از

آب و گل درآمدند حضورم در آنجا را کم کردم و بیشتر در ایران حضور پیدا می کردم. چون همه سالنامه را نگه می دارم یادم هست که سال ۷۱ خورشیدی بود که برگشتم.

س : از آنجایی که در دورانی که پروژه ای به بزرگی سرخس نکا را با یک تیم جمع و جور پیش میبردید و چارت سازمانی پروژه به اندازه پروژه های امروزی بزرگ نبود چگونه این تیم قادر بود تمامی وظایف را به درستی انجام دهد و چه جور درس آموخته ای از قبل داشتید که توانسته بودید با ترکیب آن تیم جوان کارها را به خوبی پیش ببرید؟

ج : در مورد شخص خودم با توجه به اینکه ۵ سال در انگلیس در دفتر فنی و کارگاه به صورت حرفه ای در پروژه ای که ارزش فنی بالایی داشت کار کرده بودم و کلیه مراحل طراحی را شخصا انجام داده بودم و فکر میکنم که بار فنی زیادی برای من داشت و نه اینکه تنها به صورت تئوری چیزی یاد گرفته باشم به خاطر همین وقتی برگشتم ایران هم توانایی های طراحی را داشتم و هم توانایی مدیریت پروژه در سایت و شانس دیگری هم که داشتم سال اول کاری ام در شرکت نفت در اداره امور پیمان ها و قراردادها بود. آنجا هم پیمان های خارجی و هم ایرانی در دستم بود و آشنایی زیادی با قوانین حقوقی و قراردادها و فنون مذاکرات و مباحث مرتبط با آن کسب کرده بودم.



س : آقای مهندس طی این سالهای طولانی چه خاطره جالبی برایتان وجود دارد که بخواهید برایمان تعریف کنید؟

ج : به طور کلی پروژه سرخس نکا برایم خیلی خاطره انگیز است اما یکی از بهترین آنها که یادم می آید این بود که در یک مقطع زمانی شش ماهه مدیران شرکت گاز داشتند تصمیم می گرفتند که پالایشگاه خانگیران را کجا بگذارند و یک کشمکشی بین آنها پیش آمده بود که باعث تاخیر

پروژه شده بود. یکسری که بچه هاشون مدرسه میرفتند دوست داشتند مشهد باشند چون از نظر امکانات شهری بهتر بود ولی از نظر فنی بهتر بود تا آنجا که میشود پالایشگاه گاز نزدیک چاه ها باشد که همان جا سر چاه تصفیه شود. برای من **milestone** های زمانی مهم بود برای همین خدا بیامرزد وارتان را صدا زد، آن موقع **US air force** نقشه های هوایی همه دنیا را داشت از جمله ایران را، گفتم "نقشه ها را نگاه کن و چند تا نقطه که نزدیک خانگیران باشه و زمینش صاف باشه و کنار رودخانه نباشه رو انتخاب کن و به من بگو" خلاصه پارامترهای کلی را براش تعریف کردم و جا را مشخص کردیم. مدیران شرکت گاز را سوار هلیکوپتر کردیم و رفتیم خانگیران. آن بالا الکی یک چند تا چرخ زدیم تا شک نکنند و چند تا جا نشانشان دادم ولی خوب از قبل جای پالایشگاه را انتخاب کرده بودم، خلاصه به خلبان گفتم هلیکوپتر را روی زمین بیاورد و روی نقطه ای که می خواستم نشستیم و گفتم همینجا خوبه و آنها هم قبول کردند و برگشتیم. بعد از آن یک جلسه با مدیران ارشد گاز برگزار شد برای تصمیم نهایی و بعد از دفاعیات ما به عنوان مشاور رای گیری کردند و هیچ کس هم مخالفت نکرد.

س : بزرگترین چالش و یا تصمیم گیری مهمی که داشتید چه بوده است ؟

ج : چالش هم همانطور که گفتم در اوایل انقلاب و شرایط موجود ایجاد فرصت شغلی خوب و با آتیه برای بچه های ایرانی شرکت **BCI** در آن زمان بود و دیگری اینکه خارجی های شرکت را به سلامت از ایران خارج کنم.



س : بزرگترین آرزویی که برای شرکت ناموران دارید ؟

ج : آرزوی موفقیت برای ناموران. البته آرزوی من لازم نیست چون میبینم که تا حالا موفق بوده و دوست دارم تا موفقیت بیشتر آن را هم ببینم.

س : اگر بخواهید برای نسل کنونی و یا جوان تر ناموران پیامی داشته باشید آن پیام چیست ؟

ج : پیغام من این است که ارزش وقت را درک نکنند و وقت شناس باشند و فرصت های زمانی را تباه نکنند و حداکثر استفاده را از لحظاتهمان بکنند و کوشا باشند و سعی کنند با پشت کار، تلاششان تداوم نیز داشته باشد.

س : آقای مهندس اوقات فراغت از کار را چگونه می گذرانید ؟ آیا اهل ورزش هستید و چه جور تفریح خاصی انجام می دهید ؟

ج : متأسفم که در جوانی ما پدر و مادرها به ورزش به دید تحقیر و نگرانی نگاه میکردند من با ورزش در خارج از ایران بیشتر آشنا شدم بیشتر به تنیس، شنا و دو میدانی علاقه داشتم. فیلم هم که آن موقع صنعت سینما خیلی متفاوت بود و یکی دیگر از بهترین سرگرمی آن زمان های من مطالعه و کتاب خوانی بود ، روزنامه **Sunday Times** بود که خیلی مقالات پر مغزی داشت. مثلاً **Time Magazine** بعضی اوقات مقالاتی داشت بیش از چهار الی پنج صفحه ولی متأسفانه اکنون اینگونه نیست . یکشنبه ها در لندن بهترین تفریح رفتن به سینما با دوستان و خانواده بود. به موزیک هم چون در جایی بودم که اپرا و موزیک های خوبی بود علاقه زیادی داشتم. در حال حاضر کتاب خواندن را بیشتر دوست دارم و طیف وسیعی از رمان ها را علاقه دارم. اما بیشترین علاقه ام به **history of science** است، مثلاً بمب اتمی را چگونه ساختند و یا در مورد صنعت نفت که کتابی است به نام **Prize** که نفت در آمریکا چگونه کشف شد و توسعه پیدا کرد و یا غول های نفتی مثل **Shell** در هلند چگونه غول نفتی شدند با اینکه در آنجا اصلاً نفتی نیست و چگونه موسس آن که یک جوان زمین شناس بود انگار الهام گرفته بود و در سال ۱۹۰۴ با آن شرایط سخت مسافرت کردن به برونی سفر کرد و در آن جنگل های استوایی نفت را پیدا می کند و یا آقای دارسی که از انگلیس آمد ایران و نفت رو پیدا کرد. آدم های معروف داستان های زندگی شان از هر رمانی رمانتیک تر ، شیرین تر و قابل باور تره و به خاطر همین از هر داستانی آموزنده تر است.

شاهین صادقی-یاسمین سیداحمدیان